



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بختمان در این جنگ نرمی است که بین فرق مخالف اسلام نسبت به اسلام صورت گرفته است در جنگ سخت همان آلات و ابزار جنگی نیاز است اما در جنگ نرم به علم و اطلاعات و هوشیاری در سطح بالا و کامل نیاز است و فعلاً بختمان در جنگ نرم با صوفیه می باشد چراکه امام صادق علیه السلام فرمودند "انهم أعدائنا" و یا فرمودند مبارزه با آنها مثل جهاد در بدر و حنین و امثال ذلک است و کسی که کوتاهی کند نزد خداوند متعال مسئول است و از این قبیل تعبیرات داشتیم.

عرض کردیم یکی از بحثهایی که در مورد صوفیه مطرح است این است که آنها قائل به وحدت وجود و حلول و اتحاد می باشند، صوفیه در مقابل ائمه علیهم السلام برای مشایخ و اقطاب خودشان کرامتها و امتیازات فراوانی درست کرده اند تا حدی که گفته اند خداوند حلول کرده در وجود بایزید بسطامی و حلاج و دیگر اقطابشان و تذکرة الاولیاء نیز در جلد اول ۴۰ نفر و در جلد دوم ۵۷ نفر از اقطاب و بزرگان خودشان را ذکر کرده منتهی برای خلط مبحث و فریب در ابتدای جلد اول از امام صادق علیه السلام و در آخر جلد دوم از حضرت باقر علیه السلام بسیار مختصر مطالبی را نوشته، خلاصه علماء ما از اول پی بردند به این مطلب که صوفیه برای پیشوایان خودشان سه چیز قائلند و با این سه چیز خواسته اند مذهب خودشان را توجیه کنند؛ اول حلول، دوم اتحاد و سوم وحدت وجود، که ما دیروز درباره حلول و اتحاد بحث کردیم و کلام علامه در کشف المراد را نیز در این رابطه نقل کردیم، درباره وحدت وجود نیز گفتیم که وجود مفهوماً یعنی هستی و این مفهوم بر هر موجودی صدق می کند اما آنها قائل به وحدت موجود شده اند یعنی می گویند موجودات مصداقاً نیز با هم وحدت دارند و میرزای قمی رحمه الله علیه نیز در اواخر جامع الشتات در سه الی چهار صفحه از صوفیه بحث می کند و همین را می فرماید که صوفیه قائل به وحدت وجود هستند و می گویند یک وجود در عالم هستی وجود دارد و آن خداست منتهی خداوند متعال به رنگها و شکلهای مختلف در می آید : چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد/موسیقی با موسیقی در جنگ شد، موجودات همه جلوه ها و شکلهای مختلفی از خدا هستند و غیر از خداوند چیزی وجود ندارد و همه کارها را خدا انجام می دهد،

گاهی خداوند به شکل فرعون در می آید و گاهی به شکل موسی در می آید و هکذا که این تفکر باعث می شود تمام حقائق و اعتقادات اسلامی از بین برود و یکی از کتابهایی که از این حرفها زیاد زده مثنوی است مثلاً گفته شده حضرت امیر علیه السلام به ابن ملجم می گوید: غم مخور جانا شفیع تو منم! یعنی تو دست حق بودی و خدا منو کشته و تو یک آلتی بودی و خلاصه به این صورت ابن ملجم را تبرئه می کند، البته مولوی خیلی خوش ذوق و ادیب است و زبان شعرش خیلی خوب است ولی خب قائل به وحدت وجود و حلول و اتحاد می باشد و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعة می فرماید صفحه ای از صفحات مثنوی نیست که حرفهای خلاف این چینی در آن نباشد.

مسئله وحدت وجود در فقه ما در کتاب طهارت و در بحث نجاست کفار وارد شده است، صاحب عروه اینطور فرمودند: «مسألة ۲: لا إشكال في نجاسة الغلاة والخوارج والنواصب، وأما المجسمة والمجبرة والقائلين بوحدة الوجود من الصوفية إذا التزموا بأحكام الإسلام فالأقوى عدم نجاستهم، إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذهبهم» همان وحدت وجود و حلول و اتحاد، البته ما در حاشیه نوشته ایم که شاید عوام آنها ندانند ولی قطعاً خواص آنها همین طور قائل و ملتزم هستند) من المفاسد^۱.

خب حالا ما باید نمونه هایی را از کتب مختلف نقل کنیم تا مسئله برای شما روشن شود، یکی از بزرگان صوفیه حسین بن منصور حلاج است ما از حالاتی که برای خودشان ذکر کرده اند مطالبی را عرض می کنیم تا ببینید تا چه اندازه ای با اسلام مخالفت دارد، قبلاً از رساله اثنا عشریه شیخ حر عاملی روایاتی را در مذمت صوفیه خواندیم ایشان در آنجا (فصل سوم صفحه ۱۷۸) از کتب معتبر شیعه نقل می کند که یکی از کسانی که مذموم است و قائل به حلول و اتحاد و وحدت وجود است همین حسین بن منصور حلاج می باشد، ایشان در ادامه می فرماید توقیعاتی از ناحیه امام عصر علیه السلام بر علیه اینها صادر شده است، صوفیه در زمان غیبت صغری خیلی پرو بال و قوت گرفتند و حتی ادعا می کردند ما نائب امام زمان علیه السلام هستیم و بعد به جایی رسیدند که گفتند ما خود امام زمان هستیم! شیخ حر عاملی در مورد منصور حلاج اینطور می فرماید که وقتی او خواست فضیحت خودش را ظاهر کند به قم آمد چراکه قم مرکز تشیع بوده، در آن زمان علی بن بابویه در قم فقیه

^۱ العروة الوثقی، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي، ج ۱، ص ۱۴۵، ط جماعة المدرسين.

برده شده، خب این دلیل بر تایید او نیست زیرا منصور یک جهتی داشته و امام رضوان الله علیه فقط در همان جهت خاص قصد تشبیه داشته اند، وقتی خواستند منصور را دار بزنند خیلی با شهادت و شجاعت جلوی چوبه دار رفت، برخی علت را از او پرسیدند و او طبق نقشه و کلک خودش گفت من طبق هدف و مقصد خودم دارم عمل می کنم لذا خوشحالم، خب حالا اگر از جهت خاصی تشبیهی صورت گرفته باشد دلیل بر تایید او نیست و در مورد شعر علامه طباطبائی اعلی الله مقامه نیز باید عرض کنیم که بعداً مفصلاً خواهیم خواند که ایشان بر علیه صوفیه کلمات فراوانی دارند خصوصاً در کتاب شیعہ در اسلام که بسیار عالی است و در آنجا وقتی به صوفیه می رسد همه را رد می کند.

در جلد ۲ تذکره الاولیاء در وصف منصور حلاج اینطور گفته شده: "آن قاتل الله، فی سبیل الله، آن شیر بیشه تحقیق، آن شجاع صفدر صدیق، آن غرقه دریای موج، حسین بن منصور حلاج - رحمة الله علیه"، خلاصه برای چهره سازی افراد مطالب بسیار در تذکره الالاء بیان شده است مثلاً گفته شده نقل است یکبار چهار هزار نفر همراه منصور بودند تا به مکه بروند در بین راه رسیدند به جایی که نیاز به غذا داشتند خب قبلاً این مکان ها را شناسایی کرده بود و دستور داده بود در زیر خاک میوه و نان و غذا مخفی کنند و وقتی به آنجا می رسیدند و اظهار گرسنگی می کردند برای فریب این دو رکعت نماز می خواند و از خدا می خواست و بعد همان مکانهای خاص را می شکافتند و غذا در می آوردند! خلاصه از این فریبکاریها و شعبده بازیها زیاد داشته اند.

یکی از مطالبی که باید توجه داشته باشیم این است که قاضی نور الله شوشتری با اینکه از علماء بزرگ ماست و صاحب کتاب ارزشمند احقاق الحق است نسبت به صوفیه نرمش نشان داده که حالا بعداً در این رابطه صحبت خواهیم کرد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین

بسیار قدرتمند و دارای جایگاهی بود لذا منصور حلاج اول یک نامه ای به علی بن بابویه نوشت و گفت من فلانی هستم و در فلان نقطه مستقر شده ام شما بیایید تا دیداری داشته باشیم اما علی بن بابویه توجهی نکرد و نفرت تا اینکه خودش آمد، علی بن بابویه در عین حال که یک فقیه و عالم بسیار بزرگی بود یک دکان و کسب و کاری نیز داشته، وقتی علی بن بابویه صبح آمد که دکانش را باز کند افرادی که منتظر ایشان بودند همگی به احترامش ایستادند اما یک نفر پانصد و او همان منصور حلاج بود که نشسته بود، علی بن بابویه از این رفتار او حدس زد که آدم عادی نیست، وقتی وارد دکانش شد جلو آمد و گفت من حسین بن منصور حلاج هستم و چنین و چنان هستم، علی بن بابویه به او گفت بیخود به این شهر آمدی و بعد دستور داد با پس گردنی او را از قم بیرون کردند، خلاصه علت اصلی اینکه بنده این را نقل کردم این است که هم در رساله اثنا عشریه و هم در جلد ۵۱ بحار الانوار صفحه ۳۸۰ نقل شده که توقیعی از ناحیه امام عصر علیه السلام بر علیه و اظهار برائت از منصور حلاج صادر شده است منتهی مولوی در مثنوی اینطور می گوید: چون قلم بر دست غداری فتاد/لاجرم منصور بر داری فتاد، که العیاذ بالله نسبت غدار به امام زمان علیه السلام می دهد! و منصور حلاج را خیلی بالا می برد، در سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۳۱۱ نیز در مورد حسین بن منصور حلاج مطالب زیادی نقل شده که مطالعه بفرمائید.

بعضی از عزیزان مطالبی را نوشته اند، یکی اینکه در حدیثی که قبلاً خواندید امام صادق علیه السلام فرمودند: "وکتّم عن أهله" مراد چیست؟ باید توجه داشته باشیم که ائمه علیهم السلام در زمان خودشان در مقابل نقشه های دشمنان و معاندین بیکار نبودند بلکه نقشه ها و طرح ها و برنامه هایی داشتند که بتوانند جلوی آنها را بگیرند و مسائل را روشن کنند لذا ائمه علیهم السلام می فرمودند کسی که سرّ ما را فاش کند ما را کشته است و این خودش نوعی تقیه می باشد که افرادی تربیت شوند و تحت تشکیلی قرار بگیرند برای مقابله با دشمنان و معلوم است که هر تشکیلی یک اسراری دارد که اگر بنا باشد زود فاش شود از بین خواهد رفت و مواردی از اصحاب ائمه بوده اند که بخاطر عدم فاش کردن اسرار شهید شدند مثل معلی بن خنیس بنابراین ائمه علیهم السلام سفارش فراوان می کردند که اسرار ما را فاش نکنید.

مطلب دیگری که زیاد می پرسند و می نویسند این است که در اشعاری که از امام رضوان الله علیه باقی مانده نامی از منصور حلاج